

فصلنامه رهیافت‌های نوین در مطالعات اسلامی

License Number: 85625 Article Cod: SH5743205 ISSN-P: 2676-6442

ماهیت حق از منظر سید یزدی، مرحوم نائینی

(تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۰۶/۱۵ تاریخ تصویب ۱۴۰۱/۱۲/۱۲)

محمد اکبری اسحق‌وندی^۱

چکیده

تحلیل و بررسی ماهیت حق و حکم از جمله مباحث فقهی و اصولی موثر در مسیر اجتهاد است. در معنای حق بین علماء اختلاف است که حکم است یا ملکیت ضعیفه یا سلطنت ضعیفه یا ماهیت اعتباری یا ماهیت مجهول الهویه، و آنچه در این مقاله بیان می‌شود بررسی معنای ملکیت ضعیفه و سلطنت ضعیفه است و گفته می‌شود که برخی از اشکالات قابل رفع نیستند از جمله اینکه این دو معنا با معنای متمرکز حق متفاوت هستند و چیزی غیر از این دو را از حق فهمیده می‌شود.

واژگان کلیدی: حق، سلطنت ضعیفه، ملکیت ضعیفه

^۱Mohamadakbary1372@gmail.com

مقدمه

از مباحث مهمی که تاثیر شگرف، دارای اثری کاربردی و تاثیر گذار در استنباطات فقهی می باشد، مبحث ماهیت حق است، حق اسم مصدر می باشد که هم در مکان مسند به کار برده می شود و هم در مکان مسند الیه، مثلاً گفته می شود: هذا حق، یا الحق مایقال...^۱ حق به حسب مفهوم لغوی به معنی نقیض باطل می باشد؛^۲ مرحوم فیومی می گوید به معنای خلاف باطل می باشد.^۳ مرحوم اصفهانی می فرماید: که حق به حسب مفهوم لغوی، دارای معنای مساوق با ثبوت می باشد اما این معنی را نمی توان به صورت مطلق (بدون اضافه کردن چیزی) در نظر گرفت،^۴ و لذا باید معنی اصطلاحی را در معنی دیگری در نظر گرفت این بحث از دیر باز محل توجه فقهیان امامیه و اهل سنت بوده و هست زیرا به رغم اهمیت فوق العاده آن، آنگونه که برای فقیه لازم است محقق نگردیده است، و از سویی دیگر آراء مطرح شده، دارای اختلاف زیادی می باشند به گونه ای که یافتن دیدگاهی جامع مشکل است، علماء اختلاف دارند که حکم است یا سلطنت ضعیفه یا ملکیت ضعیفه یا ماهیت اعتباری مجهول الهویه است، هریک از اینها، آثار جداگانه و مختص به خود را دارند. به طوری که با تحلیل این عناوین، می توان با نگاهی متفاوت مسائل فقهی را بررسی نمود و با تغییر هر یک از این عناوین، یک سری احکام مختلف بر مسئله بار می شود، شیخ طوسی در کتاب المبسوط تقسیمی جامع از حقوق ارائه می دهد،^۵ فقههای متقدم و قبل از شیخ انصاری در مورد اینکه حق چه نوع ماهیتی دارد، یا اصلاً بحث نکرده اند و یا به صورت مفصل و مستقل بحث ننموده اند، از جمله وجوهی که برای عدم بررسی گفته شده می توان به این اشاره کرد که حق نزد آنها دارای مفهومی روشن بوده است و نیاز به تبیین ندیده اند، یا اینکه مباحث به گستردگی زیادی نبوده که سوال مطرح شود، اما متاخرین از زمان شیخ اعظم انصاری به بعد، اگر بحث در امور معاملات به حق می رسید، علماء نیز به فراخور بحث از حق را پیش می کشیدن و به تحلیل این ماهیت پرداخته اند و هریک نظریات متفاوتی را ارائه نموده اند، برخی از علماء همچون سید یزدی، حق را از جنس ملک دیده اند لکن نه ملک طلق بلکه از جنس ملکیت ضعیفه، و برخی

^۱ سید محمد هادی میلانی، محاضرات فی الفقه الامامیه - البیع؛ ص: ۲۶

^۲ خلیل ابن احمد فراهیدی، کتاب العین؛ ج ۳، ص: ۶

^۳ احمد ابن محمد فیومی، مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی؛ ج ۲، ص: ۱۴۳

^۴ محمد حسین اصفهانی، حاشیه کتاب المکاسب؛ ج ۱، ص: ۱۸

^۵ شیخ طوسی، مبسوط فی الفقه الامامیه؛ ج ۷، ص: ۲۴۸

دیگر همچون مرحوم نائینی از آن به سلطنت ضعیفه تعبیر کرده اند، برخی از علماء نیز همچون مرحوم خویی، ماهیت حق و حکم را از یک جنس دیده اند و بین آن دو تفاوتی قائل نیستند و هر چیزی که برای حکم قائل شده اند برای حق نیز قائلند، برخی از علماء همچون مرحوم امام و آخوند نیز آن را ماهیتی مجهول الهویه ای معنی کرده اند که دارای آثار مخصوص به خود است و به هیچ کدام از این امور مرتبط نیست، در این نوشتار نظریه ملکیت ضعیفه و سلطنت ضعیفه توضیح داده می شود و گفته می شود که اشکالاتی به این معانی وارد است که برخی از آنها قابل رفع هستند و برخی نیز قابل دفع نمی باشند و نمی توان حق را به این معانی گرفت.

بخش اول: نظریه ملکیت ضعیفه

برخی از فقهاء برجسته شیعه از جمله سید یزدی، بعد از بررسی ماهیت و چیستی حق، حق را به یکی از مراتب گوناگون ملکیت معنی کرده اند و از موارد و مصادیق ملکیت به حساب آورده اند که در ادامه توضیح آن، ذکر قائلین و اشکال و جواب های آن می پردازیم:

بند اول: توضیح ملکیت ضعیفه

ملکیت رابطه بین مالک و مملوک است که از آن به وسیله حرف لام تعبیر می شود (لام ملکیت). ملکیت در رابطه با اعیان، اضافه خاصی است و در موارد حق هم، همان اضافه ملکیت است، از نگاه قائلین این نظریه، حق نخستین و اولین مرحله از مراحل مختلف ملکیت است که ذاتا تفاوت و اختلافی ماهوی با ملک ندارد، این معنا که وقتی شخصی نسبت به چیزی حق پیدا کرد نسبت به متعلق آن صاحب ملکیت می باشد، و آن چه که در موارد حق اعتبار می شود چیزی جز حقیقت ملک نیست. اما ملکیت در حق در نظر قائلین به این دیدگاه، با ملکیت در ملک یکی نیست و در سعه و ضیق تصرفات با هم تفاوت دارند، زیرا ملکیتی که در حق وجود دارد کامل و صدصدی نیست بلکه پایین ترین مرتبه ملکیت (ملکیت ضعیفه) است و در آن تصرفات محدودتری وجود دارد، به این معنی که در حق، شخص صاحب حق بعضی از تصرفات را نمی تواند انجام دهد، مثلاً در باب رهن گفته می شود: برای شخص مرتهن نسبت به مال مرهونه، حق وجود دارد ولی نمی تواند هیچ کدام از تصرفات حقیقی و اعتباری را انجام دهد این در حالی است که اگر ملکیت او طلق و تام بود میتواند هر نوع تصرفی را انجام دهد. سید یزدی یکی از کسانی می باشد که قائل به این نظریه شده است. ایشان در حاشیه کتاب مکاسب در این باره میفرمایند:

«...هی مرتبه ضعیفه من الملک بل نوع منه و صاحبه مالک لشیء یكون أمره إليه كما أن فی الملک

مالک لشیء من عین او منفعة...^۱

«... حق مرتبه ضعیفی از ملکیت بلکه نوعی از ملکیت است و صاحب حق مالک آن چیزی است که اختیار آن با اوست. همان طور که در ملک مالک آن شیء است عین باشد یا منفعت...» در این صورت اگر حق و ملک را از یک جنس دانستیم و هر دو را به یک معنی گرفتیم، باید بین آنها یک معنی جامع تصور کنیم و معنی جامعی در نظر گرفت، مرحوم محقق نائینی در مورد تصویر جامع فرموده است که جامع بین حق و ملک، اضافه‌ای است که مالک حقیقی یعنی همان شارع مقدس برای صاحب اضافه، جعل می‌کند و از آن به واجدیت تعبیر می‌شود و با توجه به این، زمام امر چیزی به دست کسی خواهد بود که حق برای او جعل شده است. همچنین دارای سلطنت و قدرت است. این اضافه، اگر از ناحیه خود و متعلق خود، تام، یعنی قابل انواع تصرفات باشد، ملک نامیده می‌شود. اما اگر ضعیفی در آن باشد، یا از ناحیه خود اضافه، مانند حق مرتهن نسبت به عین مرهونه، یا از ناحیه متعلق اضافه، مانند حق تحجیر و حق اختصاص نسبت به اشیاء غیر قابل مالیت، مانند خمر که فقط قابل سرکه کردن هست، حق نامیده می‌شود.^۲ شایسته ذکر است که سید یزدی در بخش دیگری از عباراتشان حق را از جنس سلطنت ضعیفه دانسته‌اند. آیین مساله نشان دهنده این است که گویا ملک و سلطنت در نظر ایشان به یک معنا می‌باشد.

صاحب عروه رحمه الله علیه بعد از بیان ماهیت حق برای آن متعلقاتی را بر می‌شمارند:

۱- سلطنت بر چیزی که تعلق به یک شیء خارجی دارد: مانند حق تحجیر که در آن

سلطنت بر تحجیر وجود دارد و تحجیر به زمین تعلق گرفته است که یک شیء خارجی

می‌باشد. ۲- سلطنت بر چیزی که تعلق به شیء خارجی ندارد: مانند حق خیار که در آن

سلطنت بر خیار یعنی فسخ یا امضای عقد وجود دارد و خیار به عقد که شیء خارجی

نیست، تعلق گرفته است. ۳- سلطنت بر شخص است: مانند حق قصاص که در آن

سلطنت بر جانی، از سوی مجنی علیه یا اولیای دم او وجود دارد.^۴

از جمله علمائی که طرفدار نظریه ملکیت می‌باشند می‌توان به شیخ انصاری اشاره کرد: ایشان، در

^۱ سید محمد کاظم یزدی، حاشیه المکاسب، ج ۱، ص: ۵۵

^۲ خوانساری، منبه الطالب فی حاشیه المکاسب (تقریرات درس نائینی)؛ ج ۱، ص: ۴۱

^۳ سید محمد کاظم یزدی، حاشیه المکاسب؛ ج ۱، ص: ۵۵

^۴ سید محمد کاظم یزدی، حاشیه المکاسب، ج ۱، ص: ۵۵

آغاز کتاب خیارات، خیار را به « ملک فسخ عقد» تعریف می کند. آن گاه می فرماید با توجه به این تعریف، اختیار فسخ در پاره‌ای عقود، مانند عقود جایز و عقد فضولی داخل در تعریف می شود و تعریف مانع اغیار نیست، اما در ادامه، با اشاره به تعریف حق و تفاوت آن با حکم، اشکال را دفع می کند. ایشان می فرماید: شاید به کار بردن ملک در تعریف، برای آگاهی دادن به این نکته باشد که خیار از قبیل حق است، نه حکم. در این صورت، اختیاراتی مانند اجازه و رد عقد فضولی و یا تسلط بر فسخ عقود جایز، از تعریف خارج می شوند؛ زیرا این موارد، در شمار احکام شرعی هستند نه حقوق، از همین رو است که به ارث نمی رسند و با اسقاط ساقط نمی شوند، از این بیان، به خوبی می توان فهمید که حق از جنس "ملک" است البته از برخی عبارات ایشان سلطنت فعلیه فهمیده می شود که توضیح آن در قسمت سلطنت آورده می شود.

بند دوم: بررسی نظریه ملکیت ضعیفه

بنابر اعتقاد صاحب عروه و قائلین به این نظریه، ماهیت حق نزد عقلاء ملکیت ضعیف است اما به این کلام اشکال وارد است :

۱. حق بعضی جاها به مصادیقی تعلق می گیرد که در آنها، اعتبار ملکیت تعلق نمی گیرد و نمی توان قائل به ملکیت شد. مثل جایی که متعلق حق، اعمال خود مکلفین باشد مثل حق فسخ و امضاء که در معاملات وجود دارد و یا حق شفعه، در اینجور مثالها، عنوان حق به اطلاق می شود اما عنوان ملک به کار نمی رود و نمی گویند که مثلاً فلائی مالک حق امضاء است زیرا که انسان نسبت به اعمال خود ملکیت اعتباری ندارد و فقط ملکیت تکوینی وجود دارد و با وجود تکوینی، جایگاهی برای اعتباری وجود ندارد. در نتیجه به کار بردن حق در این موارد، کاشف از این است که حق با ملکیت مساوی نیستند و معانی مغایری با هم دارند.

جواب محقق اصفهانی از این اشکال این است که:

الف: اولاً: در مورد این مصادیق ملکیت قابل تصور می باشد، به این بیان که هر چند انسان به طور نوعی و طبیعی مالک اعمال خود نمی شود، ولی در هر جا که اثر ملکیت وجود داشته باشد، ملکیت انسان نسبت به عمل خودش معنی دارد و لغو نیست. به بیانی دیگر، افعال انسان حرّ بر دو قسم است. در برخی افعال مثل اکل و شرب و خیاطت، اعتبار ملکیت معنی ندارد و لغو است اما بعضی افعال حرّ، قبول اعتبار ملکیت می کنند چون دارای ثمره ی شرعی می باشند و موضوع اثر

وضعی است. برای اینکه اثر مورد نظر بار شود عقلاء اگر اعتبار ملکیت کنند، این اعتبار لغو نیست و موضوع اثر است. مثال فسخ از نسخ قسم دوم است که موضوع اثر وضعی است و اثر آن، نفوذ است به معنای از بین بردن عقد سابق. فسخ، موضوع این اثر است و برای محقق شدن این اثر، اعتبار ملکیت لغو نیست. پس افعالی که خودشان موضوع اثر وضعی هستند، در مورد آنها اعتبار ملکیت ثابت است مثل فسخ.

ثانیا: حتی در مورد نوع اول از افعالی که دارای اثر عقلانی و شرعی نیستند و موضوع مستقل برای حکم وضعی نمی باشند، یک سری از این افعال، در رابطه با فعل خود شخص می باشند و ربطی به فعل غیر ندارند که در این موارد نمی شود اعتبار ملکیت کرد اما افعالی که به یه وجهی ارتباطی به فعل دیگران دارند، با توجه به همین ارتباط، قابلیت تعلق ملکیت اعتباری پیدا می کنند چرا که منافع ملک غیر حساب می شوند. مثل اکل مارّه، هر چند اکل فی حد نفسه فعلی است که موضوع مستقل برای حکم وضعی نیست، اما اکلی است که متعلق به ملک غیر (صاحب باغ) است و قابلیت اعتبار ملکیت را دارا می باشد. لذا می توان نتیجه گرفت که در جایی که حق متعلق به اعمال انسان است از موارد نقض حساب نمی شود بلکه در این موارد هم می توانیم اعتبار ملکیت را ثابت بدانیم و مشکلی از این باب نخواهد بود.^۱

۲. با بررسی و تحلیل ماهیت حق و مصادیق آن میبینیم که در برخی از مصادیق، عقلاء صاحب حق را مالک متعلق حق نمی بینند و اثری از ملک در آن وجود ندارد، مثلا در حق تحجیر اعتبار ملک وجود ندارد و یا اگر شخصی نسبت به مکانی حقی (مثل حق سبکی که در مسجد یا سوق برای افراد ثابت می باشد) داشته باشد عقلاء نمی گویند او مالک آن مکان است.^۲

مرحوم نائینی از این اشکال جواب داده است که در همین مواردی که گفته می شود نقض وجود دارد می توان معنای ملک را یافت و ملک در آن وجود دارد، اما باید توجه داشت، ملکیتی که وجود دارد، مثل ملکیت کامل و اصلی نیست بلکه مرتبه ضعیف تر و پایین ترین مرتبه از ملکیت است و به نحوی است که نمی تواند برخی از تصرفات را انجام دهد. یا در مورد حق اختصاص، ملکیت هست اما ملکیت ضعیف است.^۳

^۱ محقق اصفهانی، حاشیه کتاب المکاسب ج ۱ ص ۱۹-۲۱

^۲ محقق اصفهانی، حاشیه کتاب المکاسب ج ۱ ص ۲۰

^۳ خوانساری، منیه الطالب فی احوال المکاسب (تقریرات درس نائینی)، ج ۱، ص: ۴۲

محقق اصفهانی این جواب را قبول ندارند و فرموده که حقیقت ملک چه از مقوله جده باشد چه مقوله اضافه (مقوله اضافه وجود استقلالی ندارد بلکه تابع مقوله ای است که اضافه بر آن عارض میشود اما مقوله جده فی نفسه به شدت وضعف متصف نمیشود بلکه به زیادت و نقصان متصف میگردد بنابراین در هردو صورت ملک نمیتواند به شدت وضعف متصف گردد.) معنای آن که همان واجدیت است، معنایی نیست که شدت وضعف پیدا کند، بلکه امر آن دایره مدار وجود و عدم است، و مثل مقولات از قبیل کیف نیست که شدت وضعف داشته باشد و لذا نمی توان ملکیت را به ضعیفه و شدیدیه تقسیم کره و ملک را جزو ضعیفه به حساب آورد.

می توان نظر آقای نائینی را پذیرفت و از ایشان دفاع کرد، به این بیان که مراد از ملکیت که شدت وضعف دارد، شدت وضعف عقلی نیست تا گفته شود مقوله اضافه و جده شدت وضعف نمی پذیرد، بلکه مراد این است که به حسب فهم عرفی، معنای ملک معنایی است که شدت وضعف می پذیرد و لو این شدت وضعف به سعه و ضیق دایره تصرفات برگردد. پس همین که در موارد ملک تصرفات بیشتری نسبت به موارد حق می توان انجام داد، کافی است برای این که تعبیر به شدت وضعف کنیم.^۱ پس مراد علماء از اینکه می گویند: شدت وضعف، شدت وضعف تکوینی نیست، بلکه مراد این است که به حسب فهم عرفی، می توان معنایی از ملکیت تصویر کرد که هم در موارد اعیان به کار می رود و هم در مورد حقوق متعلق به اعیان به کار می رود، و وجه شدت وضعف این است که در موارد ملک، می تواند تصرفات بیشتری انجام دهد.

۳. اگرچه هیچ کدام از این اشکالات به قول دوم وارد نبود و همه آنها توسط علماء رد شد، اما یک اشکال اثباتی به این وجود دارد که به حسب وجدان عقلانی و با مراجعه به ارتکاز عرفی، معنایی که از حق می یابیم غیر از معنایی است که از حق می یابیم و ملک را در مقابل حق به کار می شود و و رابطه تقابل با هم دارند. لذا روشن می شود که معنای این دو یکی نیست و حق معنایی غیر از ملک دارد.

بند سوم: نظریه سلطنت ضعیفه

برخی از فقهای برجسته امامیه، ماهیت حق را از جنس سلطنت ضعیفه می دانند. مرحوم نائینی از بنیان گذاران این نظریه در فقه امامیه است، البته در برخی از عبارات مرحوم شیخ نیز معنای سلطنت فهمید می شود که در ادامه به توضیح آن می پردازیم:

^۱ سید کاظم حائری، فقه العقود ج ۱ ص ۱۶

^۲ سید محمد هادی حسینی میلانی محاضرات فی الفقه الامامیه - البیع، ص: ۲۸

الف) توضیح سلطنت ضعیفه

مرحوم نائینی بدون اینکه به وجه اعراض خود از نظریه شیخ انصاری و صاحب عروه بپردازد، زیرساخت اصلی این نظریه را حالت های سه گانه می دارند که بین صاحب سلطه، موضوع آن و مسلط علیه حاکم است، توضیحی که ایشان در این موارد داده، این است که معنای حق، همان سلطنت است، منتهی سلطنت شدت و ضعف دارد. سلطنت قوی، در ملکیت اعیان وجود دارد، سلطنت ضعیف که سلطنتی است که در مورد ملکیت منافع عین مستاجر وجود دارد و سلطنت اضعف که سلطنتی است که در موارد حقوق وجود دارد. پس در نتیجه حقیقت حق، چیزی جز سلطنت نیست و اعتبار ملک هم به اعتبار سلطنت بر می گردد. سلطنت به این معنی است که زمام امر شیء به عهده شخص است، ایشان در بخشی از کلامشان در این باره میفرماید:

«...فإنه عبارة عن إضافة ضعيفة حاصلة لذی الحق...»^۱

«...حق عبارت است از اضافه ضعیفه ای که برای صاحب حق ایجاد میشود...»

منظور ایشان از اضافه به قرینه ذیل کلامشان، سلطنت ضعیفه است. وی در توضیح ضعف سلطنت این چنین میفرماید: «این ضعف یا به خاطر قصور در نفس اضافه است مثل حق مرتهن نسبت به عین مرهونه (مرتهن نسبت به عین حق تصرف ندارد بلکه فقط گرویی برای وصول مال در دست اوست) یا قصور در متعلق حق است مثل حق تحجیر»^۲

وجه این که گفته شد در بخشی از کلامشان از حق به سلطنت ضعیفه تعبیر کرده اند این است که ایشان در ذیل کلامشان فرموده: حق عبارت است از ملکیت ضعیفه ای که اثر آن سلطنت ضعیفه بر شیء است و حق مرتبه ای ضعیفه از ملک است پس حق با تمامی اقسامش قابل اسقاط است. از این عبارت برداشت میشود که مرحوم نائینی همانند صاحب عروه بین ملک و سلطنت تغایری نمی بیند همانطور که این کلام نیز از عبارات مرحوم شیخ «اول بیع و اول خیار» برداشت می شود.

یکی دیگر از علمائی که قائلند به اینکه حق به معنای سلطنت است، شیخ اعظم می باشد ایشان در ابتدای کتاب بیع می فرمایند: «الحق سلطنت فعلیه لایعقل قیام طرفیها بشخص واحد» حق سلطنت فعلیه ای است که قیام طرفین آن (من له الحق، من علیه الحق) به یک شخص معقول نیست بخلاف

^۱ خوانساری، منیه الطالب فی حاشیه المکاسب (تقریرات درس نائینی)؛ ج ۱، ص: ۴۱

^۲ خوانساری، منیه الطالب فی حاشیه المکاسب (تقریرات درس نائینی)؛ ج ۱، ص: ۴۱

^۳ خوانساری، منیه الطالب فی حاشیه المکاسب (تقریرات درس نائینی)؛ ج ۱، ص: ۴۱ - آملی، المکاسب و البیع (تقریرات

ملک که نسبت و اضافه ای بین مالک و مملوک است.^۱ زیرا حق جز رابطه ای بین میان دارنده حق و من علیه الحق نیست که بر اساس مناسبت هر یک از این دو نسبت به متعلق حق، شکل می گیرد و تصور حق بدون در نظر گرفتن این مناسبت و تعلق، نامعقول و غیر ممکن است.

ب) بررسی نظریه سلطنت ضعیفه

همانطور که گفته شد از کلمات بعضی از اعلام مثل شیخ اعظم انصاری و مرحوم نایینی استفاده میشود که حق را به نحو سلطنت ضعیفه دیده اند اما به این نظریه اشکالاتی متوجه است:

۱. مرحوم آخوند در حاشیه مکاسب می فرماید: سلطنت، از آثار و لوازم حق است نه این که خود حق باشد و نمی توان لازمه و اثر شیء را به معنای خود شیء گرفت و به همان لازمه معنی کرد. مثلاً حق الخيار اعتبار خاصی است که عند العقلاء یا شارع وجود دارد و بر اساس این اعتبار، شخص سلطنت دارد و می تواند معامله را فسخ کند، یا در حق شفعه حصه معامله شده را از خریدار بگیرد، این اثر برای ملکیت نیز هست، ایشان می فرماید که اعتبار خاصی است که آثار دارد از جمله سلطنت بر فسخ.^۲

محقق اصفهانی از این اشکال جواب داده است و فرموده سلطنت را طوری معنی می کنیم که این اشکال وارد نباشد. مراد مشهور از سلطنت، سلطنت اعتباریه یا وضعیه است نه سلطنت تکلیفیه که جواز و عدم جواز تکلیفی باشد و که به مجرد جواز فسخ و امضاء بازگشت می کند. بلکه سلطنت تکلیفی اثر حق است اما سلطنت اعتباری، اثر حق نیست بلکه می تواند معنای خود حق باشد.^۳ توضیح ذلک: سلطنت بر دو نوع است:

الف: سلطنت اعتباری؛ مراد از سلطنت اعتباری این است که شارع یا عقلاء برای آن شی سلطنت قرار می دهند، مانند ملک که دارای سلطنت اعتباری است.

ب: سلطنت تکلیفی؛ مراد از سلطنت تکلیفی همان سلطنت انتزاعی است که از ماهیت حق انتزاع میشود چون از لوازم این ماهیت اعتباری است.

با بیان این مقدمه میگوییم: مراد ما از سلطنت، سلطنت اعتباری است یعنی سلطنتی که معتبر برای ذو الحق جعل نموده است نه سلطنت انتزاعی که از لوازم و آثار چنین اعتباری است. لذا این کلام که حق بنفسه سلطنت نیست بلکه از لوازم حق سلطنت میباشد فی غیر محله به نظر می رسد.

^۱ شیخ انصاری، کتاب المكاسب ج ۳ ص ۸

^۲ آخوند خراسانی، حاشیه المكاسب ص ۴

^۳ محقق اصفهانی، رساله فی تحقیق الحق و الحكم؛ ص: ۴۱- حاشیه کتاب المكاسب؛ ج ۱، ص: ۲۰

۲. نمی توان قائل شد به اینکه حق به معنای سلطنت می باشد چرا که برخی از مصادیق وجود دارند که سلطنت غیر از حق و منفک از آن است در حالی که اگر حق به معنی سلطنت باشد باید هرجایی که حق وجود داشته باشد سلطنت هم وجود داشته باشد، به عنوان مثال، اگر شخص صبی دارای حقی مثل حق التحجیر یا حق قصاص باشد خود صاحب حق سلطنت نسبت به این موارد نداشته و نمی تواند حق قصاص خود را اعمال کند در حالی که ولی صبی است که سلطنت دارد، پس نسبت بین حق و سلطنت عموم و خصوص من وجه است و نمی توان آن دو را به یک معنی گرفت.^۱ محقق اصفهانی این اشکال را مطرح کرده و در جواب از آن می فرماید: سلطنتی که در مورد صبی نمی توان فرض کرد، سلطنت تکلیفی می باشد در حالی که قصد مشهور از سلطنت در معنی حق، سلطنت اعتباری است و صبی در نظر عقلاء و شارع، سلطنت اعتباری را دارد، اما نمی توان آن را اعمال کند زیرا این سلطنت همراه با سلطنت تکلیفی نیست.^۲ اما باید توجه داشت که این جواب در مرحله ثبوت صحیح به نظر می رسد، اما اشکال اصلی این است که با توجه به این که خود صبی نمی تواند حق خیار یا قصاص را اعمال کند، آیا باز هم می توان گفت صبی سلطنت اعتباری دارد؟ نمی توان قائل شد به این که حق اعمال نمی شود و سلطنت اعتباری (حسب معنایی که وجدانا برای سلطنت می یابیم) وجود دارد و این دو با هم جمع نمی شود و مصادیقی وجود دارد که حق ثابت است اما سلطنت به کار برده نمی شود، چه سلطنت تکوینی مراد باشد که واضح است، و چه سلطنت اعتباری، به خاطر این که سلطنت اعتباری، با نداشتن حق اعمال حق قابل جمع نیست.

۳. برخی از مصادیق را می یابیم که به آنها سلطنت اطلاق می شود اما در مورد همین مصادیق، تعبیر حق را به حسب معنایی که مرتکز عرفی است به کار نمی برند. مثل سلطنتی که افراد بر خودشان دارند، که تعبیر می شود به «الناس مسلطون علی انفسهم» اما نمی گویند شخص نسبت به خودش «حق» دارد. در نتیجه معلوم می شود حق به معنای سلطنت نیست.^۳ و در ضمن چیز دیگر که می توان گفت این است که معنی ارتکازی حق، غیر از سلطنت است و آنچه در وجدان عقلا یافت می شود این است که حق غیر از

^۱ محقق اصفهانی، حاشیه کتاب المکاسب؛ ج ۱، ص: ۲۰

^۲ محقق اصفهانی، رساله فی تحقیق الحق و الحكم؛ ص: ۴۱

^۳ امام خمینی، کتاب البیع؛ ج ۱، ص: ۴۱

سلطنت است.

نتیجه گیری

هرچند حق در لغت به معنی ثبوت می باشد اما برای تعیین حق در اصطلاح بین علماء اختلاف وجود دارد که در این مقاله نظر سید یزدی (ملکیت ضعیفه) و نظر مرحوم نائینی (سلطنت ضعیفه) مطرح شد و گفته شد که اشکالاتی به هر دو وارد می باشد که برخی از آنها قابل جواب دادن هستند ولی این اشکال که مرتکز عقلائی از حق غیر این دو است جواب داده نشد و در مورد سلطنت ضعیفه اشکال عدم تطابق مصادیق^۱ نیز وارد بود، لذا معنی حق چیزی غیر این دو می باشد.

^۱ برخی موارد سلطنت به کار برده می شود مثل سلطنت بر اعمال خود، در حالی که حق گفته نمی شود.

منابع و مآخذ

قرآن کریم و بعد....

۱. اصفهانی، محمد حسین کمپانی، حاشیه کتاب المکاسب (للأصفهانی، ط - الحديثه)، أنوار الهدی، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ هـ ق
۲. اصفهانی، محمد حسین کمپانی، رساله فی تحقیق الحق و الحكم، أنوار الهدی، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ هـ ق
۳. انصاری، شیخ مرتضی، مجمع الفكر الاسلامی، قم-ایران، هیجدهم، ۱۴۳۷ هـ ق
۴. آملی، میرزا محمد تقی، المکاسب و البیع (تقریرات درس نائینی)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه قم، قم-ایران، اول، ۱۴۱۳ هـ ق
۵. حائری، سید کاظم حسینی، فقه العقود، مجمع اندیشه اسلامی، قم-ایران، دوم، ۱۴۲۳ هـ ق
۶. حسینی میلانی، سید محمد هادی، محاضرات فی الفقه الامامیه-البیع، موسسه چاپ و نشر دانشگاه فردوسی، مشهد-ایران، اول، ۱۳۹۵ هـ ق
۷. خراسانی، آخوند محمد کاظم بن حسین، حاشیه المکاسب (للاخوند)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران - ایران، اول، ۱۴۰۶ هـ ق
۸. خمینی، سید روح الله موسوی، کتاب البیع (للإمام الخمينی)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۱ هـ ق
۹. خوانساری، موسی بن محمد نجفی، منیه الطالب فی حاشیه المکاسب (تقریرات درس نائینی)، المكتبة المحمدية، تهران - ایران، اول، ۱۳۷۳ هـ ق
۱۰. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، مبسوط فی الفقه الامامیه، المكتبة المرتضوية لاحیاء الآثار الجعفرية، تهران-ایران، سوم، ۱۳۸۷ هـ ق
۱۱. فراهیدی، خلیل ابن احمد، کتاب العین، نشر هجرت، قم-ایران، دوم، ۱۴۱۰ هـ ق
۱۲. فیومی، احمد ابن محمد، مصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، منشورات دارالرضی-قم، تهران-ایران، اول، هـ ق
۱۳. یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، حاشیه المکاسب (للیزدی)، مؤسسه اسماعیلیان، قم - ایران، دوم، ۱۴۲۱ هـ ق